

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهسازی نازنین خلاصه غزل ۲۰۱۱ برنامه ۹۵۴
به نام خداوند عشق

جان جانهای، تو جان را برشکن
کس تویی دیگر کسان را بر شکن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

کلید واژه مهم و اساسی این غزل که تمامی ابیات به آن ختم می‌شود برشکن است. برشکن یعنی شکستن و از زیر نفوذ کسی یا چیزی بیرون آمدن. در این غزل زیبا مولانای جان در مورد تغییر دید و نگرش ما انسان‌ها سخن به میان می‌آورد و دید غلط ما را اصلاح و بازبینی. که به ما یادآور می‌شود که جان تمامی جان‌ها از آن توست اگر وجود نازنین تو در درونمان جاری نمی‌گردید و زندگی نمی‌شد چگونه ادامه بقا برای ما امکان پذیر بود؟

و گویا مناجاتیست از زبان انسان به سوی پروردگارش که تو جان زنده کننده در درونم می‌باشی. اگر جان زنده کننده تو نبود من چگونه می‌توانستم فکر و عمل کنم؟ و یا چگونه اموراتم را سپری و زندگانی؟ به جان تو سوگند که این جان‌های پوشالی که بر اساس من ذهنی درست کرده‌ام و کس و کارم شده است و از آنها حس هویت و شخصیت و زندگی می‌گیرم را بر شکن و خدایا تو بلدی و مرا تبدیل کن تا اتفاق این لحظه را غیر مهم بدانم کسانی وجود ندارد و تنها یک کس وجود دارد و آن هم تنها تو جان جان‌هایی.

گوهر باقی در آ، در دیده‌ها

سنگ بستان باقیان را بر شکن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

خداوند پاسخ می‌دهد که اشکال از دید غلط دویی خود توست که چیزهای آفل و گذرا و مادی را که با اتفاقات تغییر می‌کنند به عنوان گوهر و جواهر دائمی و همیشگی در درونت نهادینه کرده‌ای و خود را زیر نفوذ و کنترل شان در آورده‌ای و غافل از اینی که جواهر باقی همان جان جانهاست که به تو حس وجود و حس زندگی کردن را می‌دهد. و اگر می‌خواهی که دید غلط من ذهنی‌ات را از دست بدهی و اگر می‌خواهی از من ذهنی‌ات دست برداری و دید گوهر باقی را داشته باشی با فضاگشایی و مرکز عدم می‌توانی سنگ‌های نورانی جاری شدن در لحظه را از خرد زندگی دریافت نمایی و به جان همانیدگی‌های کاذب بیفتی و آنها را بشکنی و خود را از زیر نفوذ آنها خارج نمایی. تو باید فضا را باز کنی و حواست به خودت باشد تا من به وسیله این فضای گشوده شده و با کمک و فعالیت‌های هوشمندانه‌ات بتوانم تو را تبدیل سازم.

ز آسمان حق بتاب، ای آفتاب

اختران آسمان را بر شکن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

ما به خداوند می‌گوییم که ای آفتاب عالمتاب که تابشت همیشگی و دائمی است از آسمان حق یعنی از فضای گشوده شده‌ات بر ما بتاب. خداوند پاسخ می‌دهد که: تو هم بتاب و بیاییم با همدیگر این کار را انجام دهیم. من به تو کمک و یاری می‌رسانم. چرا مرا به مرکزت نمی‌آوری و چرا فضای درونت را باز نمی‌کنی؟ و این نور فضای گشوده شده را از اختران همانیدگی‌های آسمان باز پس نمی‌گیری؟ تا نور آسمان باز شده‌ات بر روی اختران همانیدگی‌ها بتابد و یکی یکی شناسایی کنی تا با کمک گوهر واقعی بتوانی سنگ‌های نورانی فضای گشوده شده را دریافت نمایی و آنها را برشکنی و هرچه آسمان درونت گشوده‌تر گردد هیچ اختری در آسمان باقی نمی‌ماند.

غیب دان کن سینه‌های خلق را

سینه‌های عیب دان را بر شکن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و تو همواره با دید غلط من ذهنی‌ات عیب‌های دیگران را می‌بینی و عیب جویی از آنها می‌کنی و به وسیله این عیب‌ها همانیدگی‌های آنها را. بیا و مانند خداوند از عیب‌های دیگران چشم‌پوشی کن و غیب دانی و از طریق فضای گشوده شده پیغام غیبی خداوند را بگیر و سینه و درونت را از این عیب‌های همانیدگی‌ها بر شکن و پاک گردان.

با نشان از بی نشان پرده شده

بی نشانی، هر نشان را بر شکن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و بدان که تو با هر نقص و عیبی که در دیگران می‌بینی آنها را نشان دار می‌کنی و پرده ایجاد و هر لحظه پرده و نشان درست و روی خدایت را با آنها می‌پوشانی و خدایت که بی نشان است را نشان دار می‌کنی. ای خدا تو بی نشانی پس من هم چون امتداد تو هستم بی نشان و نماینده تو بیا و این نشان‌های درونم را یعنی این نواقص و ایراداتم را که بر حسب آنها می‌بینم تو با بی نشانی‌ات بر شکن و مرا رهایی بخش. تو با نور من کار می‌کنی و من هم با نور تو.

روز مطلق کن، شب تاریک را
بارنامه پاسبان را بر شکن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و حال خداوندا به من کمک و یاری رسان تا با هر گوهر باقی ات و با هر بی نشانی ات آهسته آهسته نشانه هایم را با فضای گشوده شده و مرکز عدم بر شکنم و ذهن تاریکم را تبدیل به روز و روشنایی مطلق سازم. و هوشیاری خالص و ناب خدایت را از همانیدگی ها که مرا نشان دار کرده اند باز پس گیرم. چرا که اگر درونم روشن و روز مطلق بشود دیگر به پاسبان من ذهنی نیازمند نمی باشم. تا از بارنامه و لیست و فهرست نشانه ها و همانیدگی هایم مراقبت کند و پاسبانی. چرا که ذهنم مانند کامیونی است که فقط بار همانیدگی ها را حمل می کند و نیازمند بارنامه و پاسبان.

شمس تبریز، آفتابی آفتاب
شمع جان و شمعدان را بر شکن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

پس در نتیجه خداوندا وقتی تمامی همانیدگی هایم را بر شکنم و هیچ همانیدگی در درونم باقی نماند تو مانند آفتاب عالمتاب که شمس تبریز است درونم را روشن می سازی و به ابدیت و بی نهایت تو زنده می گردم و آفتاب همین آفتاب است که نورش را می اندازد و مرا زنده می گرداند. که نه شمع جان را می خواهم و نه شمع ذهنی را و چه بسا که در حال حاضر در این شمع جان و شمعدانی که منظور این تن خاکی است زندگی می کنم درست مانند مولانای جان که جدا از این کالبد خاکبست و برایش اهمیت چندانی این شمعدانی که تن و کالبد بدنی است ندارد.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما
-زهرا سلامتی، از زاهدان